

منازعه و مناقشه در آمد اتفاقاً (اورکز سلطان) عوض بیک را
 گرفته در قلعه و آن محبوس گردانید و در حین حبس و قید
 کسی نزد شرف خان حاکم بدلیس فرستاده از او استدعای استعانت
 کرد . شرف خان یکمرتبه نامه و رسول باورکز سلطان فرستاده
 التماس استخلاص عوض بیک نمود درجه قبول نیافت و شرف
 خان بنفسه متوجه و آن کشته در سر رود خانه خرکوم نشسته
 اورکز سلطان در اطلاق عوض بیک مساهله نموده قدم در طریق
 مخالفت نهاد . شرف خان نیز ملازمان را در نهب و غارت الکای
 و آن و وسطان اشارت فرمود . اورکز سلطان از روی اضطراب
 بالضروره عوض بیک را از قید اطلاق کرده بخدمت شرف
 خان فرستاد . و بعد از آن عوض بیک مدتی در سلك امراء شاه
 طهماسب انتظام یافته ناحیه الباقی راضیمه خوشاب گردانیده
 از نیابت قزلباش چند سال متصرف بود . و چون فوت کرد
 ازو حسین قلی بیک و شاه علی بیک و حمزه و حسن و بوداق پنج
 پسر ماند . حسین قلی بیک مدتی در زمان سلطان سلیمان خان
 غازی بعد از تسخیر ولایت بدلیس ناحیه کارجیکان بطریق
 سنجاق بدو عنایت فرموده . آخر معزول گشته بدیار بکر رفته
 در آنجا فوت شد . و ازو بایندور بیک نام پسر ی مانده که قلعه
 نوان من اعمال خوی از روزی که فتح شد بموجب نشان سلطان

مغفور بطریق سنجاق در تصرف دارد . و شاه علی بیك از نیابت شاه طهماسب مدتی بامر امارت محمودی مبادرت کرد . آخر در دست حسین بیك بن امیره بیك میرلوای الباق بقتل رسید . از و خالد بیك نام پسری مانده که بالفعل ناحیه جورس بطریق سنجاق در ید تصرف دارد . و حمزه بیك نام پسری بعد از برادرش باطایفه محمودی حسب الحکم شاه طهماسب بدلو پیری نام شخصی از امراء قزلباش که امارت محمودی بد و مفوض شده بود ملازم شد . عاقبت الامر محمودی دلو پیری را بقتل آورده حمزه بیك را بحکومت نصب کردند . و شاه طهماسب او را جبراً و قهراً بدست آورده محبوس گردانیده . بعد از مدتی او را از حبس اطلاق کرده باجمعی از آغایان محمودی بلازمت حاجی بیك دنبلی مأمور ساخت . آخر الامر در دست حاجی بیك در خوی با آغایان محمودی بقتل رسید و حکومت محمودی از دیوان شاهی بخان محمد بن شمس الدین بن میرحامد تفویض شده بعد از چند روز شاه علی سلطان حسینی حاکم وان خان محمد را گرفته در قلعه وان مقید ساخت الکی و ولایت محمودی از دیوان شاهی بطایفه دنبلی مرحمت شد و طایفه دنبلی بعد از عشرت مامرشان که معدودی چند در آنچه قلعه و چند دیگر در قلعه خوشاب متحصن شده بودند جمله بقدم اطاعت بملازمت حاجی

بیک در آمدند و خان محمد بنجوی خود را از قید وان خلاص کرده
 خود را بجماعت مام رشی که در آنچه قلعه بودند رسانید. و از
 استماع این خبر جمعی از طایفه محمودی بتلازمتش مبادرت نموده.
 شبی بغفلت بطریق شبیخون با جوانان جلد تاخت بر سر حاجی
 بیک دنبلی که بر سر قلعه اشوت نشسته بود برده او را شکست دادند
 و حاجی بیک زخمدار کشته خود را بهزار فلاکت بمیانہ قلعه اشوت
 انداخت خلق بسیار از طایفه دنبلی در آن معرکه بقتل رسید.
 و خان محمد کسی بدیار بکر بخدمت رستم پاشای میر میران آنجا
 فرستاده اظهار اطاعت و اتقیاد بدرگاه سلطان سلیمان خان غازی
 کرد. چون این خبر بسمع شاه طهماسب رسید منشور امارت
 محمودی بنام خان محمد نوشته فرستاد. و در آخر که حکومت محمودی
 بحسن بیک از دیوان شاه طهماسب قرار گرفت خان محمد بحسن رضا
 و رغبت از امارت محمودی فرانت کرده بآنچه قلعه نام محل
 قناعت نمود. و هر روز صد افسر دیگر از دیوان عثمانی از خزینہ
 دیار بکر بوظیفه او تعیین شده در سلاک متفرقه کان (وان) منتظم
 بود عمر طویل یافت از و در سرحد قزلباشیه در انور عثمانی آثار
 مردانکی بسیار بظهور رسید. * و سه پسر داشت ملک خلیل
 و میر شمس الدین و سید محمد بعد از وفات پدر در سر آنچه قلعه در
 میانہ اولاد نزاع شد. * ملک خلیل در دست برادرش بقتل رسید.

وسید محمد نام پسرش در زمان حیات پدر وفات کرد و بالفعل میر
شمس الدین نام پسرش که جوانیست بحلیه قابلیت و زیور شجاعت
آراسته در آنچه قلعه قائم مقام پدر شده است *

﴿ امیره بیک بن میر حامد ﴾

بعد از فوت عوض بیک حکومت محمودی از دیوان قزلباش
بدو مفوض گشته * در تاریخی که در ما بین اوله تسکو و شرف
خان حاکم بدلیس محاربه و مجادله اتفاق افتاده امیره بیک در روز
مصاف از صف شرف خان رو گردان شده بعسکر اوله ملحق
گردید * و در آنجا نیز چندان صداقت ازو بظهور نیامده عنان
عزیمت بملازمت شاه طهماسب معطوف گردانید * چون این
احوال بمسامع سلطان غازی سلیمان خان رسید در حینی که
از قشلاق بغداد متوجه تسخیر تبریز گشت در بیلاق او جان
که امیره بیک تکرار باطاعت درگاه سلطانی درآمد و پادشاه ربع
مسکون چاوشی از چاوشان درگاه بطلب او فرستادند: او بمقتضای
انخان خایف چاوش پادشاه را گردان در میانه ضایع کرده مستعد
جنگ وجدال شدند این آوازه در میانه خاق آوردی همایون شایع
گشته از هر طرف هجوم بر سر او آورده ملازمان او را بقتل
آورده امیره را دستگیر کرده با چند نفر از وفیقان دیوان حاضر
ساختند. همان لحظه شهنه غیرت سلطنت او را در دیوان بیاسا

رسانید * وازو منصور بیک وزینل بیک دو پسر خورد سال ماند
 چون پسران بسر حد رشد و تمیز رسیدند در سالی که سلطان
 سلیمان خان غازی سفر نخجوان اختیار فرمود برادران باتفاق
 یکدیگر بدرگاه شاه طهماسب رفته ناحیه (سکمن آباد) من
 افعال خوی بطریق سنجاق منصور بیک بقید حیات مرحمت
 کرده * برادرش زینل بیک را در سلاک قورچیان عظام منخرط
 گردانید * چون شاه اسمعیل ثانی بر تخت سلطنت جاوس فرمود
 منصور بیک بملازمتش رفته منظور نظر عاطفت اثر پادشاهی
 کشته در اعزاز و احترام او کوشید * و بعد از فوت شاه اسمعیل
 که دوستی و محبت در ما بین پادشاهان بعداوت و خصومت
 انجامید منصور بیک بوسیله خسرو پشای میرمیران وان
 بوعده سنجاق بارگیری که از دیوان عثمانی بطریق اوجاق
 و ملکیت بدو عنایت فرمایند بقدم اطاعت بوان آمده ناحیه
 موش نیز بدستور آوچه لبق بدو ارزانی گشت * و بزینل بیک
 زعامت دادند و چون زینل بیک فوت شد ازو حمزه بیک و قباد
 بیک نام دو پسر ماند * و در تاریخ سنه اثنی و الف ناحیه سلدوز
 من افعال مراغه بطریق سنجاق بموجب عرض جعفر پاشا بحمزه
 بیک نام پسر او عنایت شد * چون جمعی از الوسات واحشامات
 محمودی متوجه سلدوز شد بتوعی که در احوال مگری مسطور

است با شیخ حیدر خصومت کرده در ما بین ایشان منازعه
و مجادله واقع شده * حزه بیک با برادرش قباد بیک با موازی صد
نفر از عشیرت محمودی و متابعان او بقتل آمدند اموال و اسباب
ایشان در دست طایفه مگری بیاد نهب و غارت رفت *

﴿ حسن بیک بن عوض بیک بن میر حامد ﴾

کسی که در میانه عشیرت محمودی طریق بدعیه یزیدی
رفع کرده بآداء صوم و صلاوة و حج و زکوة قیام نموده و فرزندان
خود را بخواندن کلام قدیم و آموختن فرایض و سنن ترغیب
فرموده * مساجد و مدارس بنا کرد اوست * چنانچه قبل ازین
مذکور شد در حینی که امارت محمودی بخان محمد بن میر شمس
الدین قرار گرفت حسن بیک فرار کرده متوجه درگاه شاه
طهماسب شد * و شاه او را منظور نظر عاطفت اثر گردانیده
حکومت محمودی و قلعه خوشاب را بدو ارزانی داشته و خصمت
انصراف داد * خان محمد چون اقبال استقبال او کرده بحسن
ارادت از امارت محمودی فراغت کرد و با آنچه قلعه نام محلی که
از قدیم الایام در تصرف آبا و اجداد او بود قناعت کرده حسن
بیک نیز متمرض احوال او نشده * و در تاریخی که سلطان غازی
سلیمان خان باراده تسخیر ایران متوجه آذربایجان شد حسن بیک
از روی عجز و اضطراب روانه آستانه سلیمانی گشته * همچنان

امارت خوشاب و محمودی بدو ارزانی گشت و از آن زمان از سر
 اخلاص و یکجبهتی در خدمات پادشاهی اقدام نموده در هنسکامی
 که اسکندر پاشای میرمیران وان بر سر حاجی بیگ دنبلی رفته
 اورا در خوی بقتل آورد از حسن بیگ در آن معرکه آثار شهامت
 و مردانگی و عسالت شجاعت و فرازنگی بظهور آمده .
 اسکندر پاشا حقیقت احوال اورا معروض پایه سر بر خلافت
 مصر سلیمانی گردانید . سلطان دوست نواز و دشمن کداز اورا بین
 الأقران بخلعت فاخره و شه شیر طلا سرافراز ساخته ، تاموازی
 دویست هزار آقچه از قرایا و مزارع خواص همایون دیار بکر
 بطریق آریه لبق و افراز بدو ارزانی داشته . حکم همایون بدو
 عنایت فرمود تا موازی سی هزار اغنام که از الوسات محمودی
 بقشلاق و بیلاق روند از یشان رسم بیلاق و کد نکیرند . وفی
 الحقیقة در وظیفه صداقت و طریقه دلاوری و شجاعت دقیقه
 از دقایق خدمتکاری و جانپاری ناصری نکذاشت . علی
 الخصوص در وقتی که سلطان مغفور مراد خان بقصد تسخیر
 ایران لشکر بولایت قزلباشیه مأمور ساخت * و در آن فترات
 و انقلاب ترقی که بحال حسن بیگ و عشیرت محمودی راه یافت
 در هیچ عصر و زمان باصراء کردستان واقع نشده * در زمان
 اسکندر پاشا در دیوان وان در سر تقدیم و تاخیر و نشستن

باسلطان احمد بيك حاكم خيزان نزاع کرده حکم هايون از سلطان
 سليمان خان حاصل کرد که کس بغير از زينل بيك حاکم حکاری
 بر او تصدیر نکند * و چون مدت پنجاه سال امارت بالاستقلال
 نمود در تاريخ سنه ٣١٣ و تسعين و تسعمایه در هنگام فتح تبریز
 در محاربه قزلباش در سعد آباد در دست قزلباش بقتل رسید *
 و بعد از یکسال که عسکر نصرت فال سرداری فرهاد پاشای
 وزیر بمعاونت جعفر پاشای میرمیران تبریز رفتند استخوانهای
 جسد او را جمع کرده آورده در خوشاب در مدرسه که خود بنا
 کرده بود دفن ساختند * و از عوض و شیر بيك و شیخی بيك نام سه
 پسر بود و عوض بيك در حین حیات در ناحیه ماکو من اعمال
 مخجوان را بشرط آنکه از تصرف قزلباش بیرون آورده قلعه
 در آنجا تعمیر نماید بطریق اوجاقلق و باقطاع تملیکی متصرف
 شود * چون بیست سال در آنجا بود در آخر شهر سنه ٣١٣
 و الف که باراده انتقام خون بی اعمام خود حمزه بيك و قباد بيك
 باتفاق خضر پاشای میرمیران تبریز بر سر شیخ حیدر رفته بنوعی
 که مذکور شد در سر قلعه بامعدودی چند در دست شیخ حیدر
 بقتل رسید و سنجاق ماکو بدستوری که در تصرف عوض بيك بود
 بمصطفی بيك نام پسرش از عواطف بیدریغ پادشاه کیتی ستان
 سلطان محمد خان عنایت و مرحمت کشت و بالفعل در ید تصرف

اوست * و الكاء اردو باد نخبوان مدتی بطریق سنجاق درید
 تصرف علی بیك نام پسر او بود * و اکثر بنی اعمام و آقایان
 محمودی از حسن اقدام و یمن اهتمام حسن بیك بمراتب عالی رسیده
 قریای خوب و مزارع مرغوب از ولایت آذربایجان وارمن که
 از تصرف قزلباشیه بیرون آورده بطریق تمار و زعامت بدستور
 اقطاع متصرف شدند * و بی شایبه تکلف حسن بیك بغایت
 مرد دنیا دار و عشرت پرور و عدالت گستر بود * چنانچه از
 زمان اطاعت بدرگاه عثمانی تا محل نجات هر نوع خدمت
 و شہامت و هر قسم دلاوری و شجاعت که از او و اولاد او
 عشرت محمودی در اغور پادشاهان آل عثمان بمنصه ظهور
 آمده بود جمله مواد را دفتری مجلد ساخته هر ماده را از ابتدا تا
 انتها در آنجا درج کرده بخط و مهر بیکار بیکبار و دفتر داران
 و قضات و ان و سایر امراء اکراد رسانیده * آخر آن
 دفتر را بمر سرداران عالیشان رسانید * بعد از آن بدرگاه سلطان
 مغفور سلطان مراد خان فرستاده بطفرای غرای سلطانی مزین
 گردانید * و هر وقت که او را مطالب و مقاصدی از گریبان جان
 سر میزد دفتر مزبور را بدست گرفته بدیوان عالیشان همایون رفته
 مرادات و مقصودات خود را حاصل میکرد و همواره در معارک
 و مجالس مدعی الزام داده خصم را با و تاب مقاومت نبود شیر بیك

بن حسن بیک در زمان حیات پدر که سنجاق ماکو پسر بزرگ
 خود عوض بیک گرفت سنجاق خوشاب و اوارات محمودی به پسر
 دوم شیر بیک فراغت کرد و او مردیست ابدال و شصت و شصتی منشی
 اکثر اوقات بمصاحبت علما و فضلا و خدمت مشایخ صوفیه مصروف
 میدارد و زیارت بیت الله الحرام رفته * از و خیرات و مبرات
 بزهاد و عباد و درویشان میرسد و عشیرت و اقوام نیز از حسن سلوک
 او راضی و متسلی اند * و حالیا دو از ده سال است که بامارت خوشاب
 و پیشوایی امرا و احشامات اعیان محمودی مبادرت مینماید *

﴿ فصل ششم ﴾

﴿ در ذکر امراء دنبلی ﴾

از تقریر دلیلی ثقات روایات چنان مستفاد میگردد که نسب امراء
 دنبلی بعیسی نام شخصی از اعراب شامی پیوندد و پروایتی از
 جزیره صمریه بوده بنواحی آذربایجان افتاده * سلاطین ماضی ناحیه
 سکمن آباد خوی را بطریق او جاقلق بدو ارزانی داشتند . مدتها
 در آنجا ساکن گشته روز بروز عشایر و قبایل بر سر او جمع شدند
 در اوایل امر او عشایر دنبلی بقاعده ناپسند زیدی عمل می نمودند
 و ثانی الحال امراء ایشان که بعیسی یکی اشتهار دارند . و بعضی
 از عشایر از آن بدعت رجعت کرده طریقه اهل سنت و جماعت

پیش گرفته اند . و برخی همچنان در عقیده فاسده خود مصرند
و بروایتی اصح عشایر دنبلی از ولایت بختی آمده در مابین اکراد
ایشانرا (دنبلی بخت) میخوانند . و شیخ احمد بیک نام از اولاد
عیسی بیک در زمان تراکه آق قوینلو بمراتب عالی رسید قلعه بای
و بعضی از ولایت حکاری را مسخر گردانیده بدو تفویض
کرده . مدتها حکومت و دارائی قلعه بای در عهده اهتمام طایفه
دنبلی بود * چون شیخ احمد بیک وفات یافت ازو شیخ ابراهیم
و شیخ بهلول نام دو پسر ماند * شیخ بهلول بموجب وصیت پدر
قائم مقام او شد . چون مدتی حکومت کرد آخر الامر لوای
امارت بعالم آخرت زد و ازو جمشید بیک و محمد بیک و خالق و پردی
بیک و حاجی بیک و احمد بیک و اسمعیل بیک و جعفر بیک نام هفت
پسر ماند (حاجی بیک بن شیخ بهلول بیک) سوا بق اخلاص بالواحق
اختصاص بملازمت آستانه شاه طهماسب داشت . و شاه مزبور
نیز اورا تربیت کرده الکیای خوی راضیمه سکمن آباد نموده
بدستور آیالت بدو ارزانی داشته اورا ملقب بحاجی سلطان
گردانیده ضبط و صیانت سرحد وان و محافظه سنور و ثغور در
عهده اهتمام او کرده چون صحرا نشینان اکراد و دیوساران بدنهاده
که هرگز در خواب و بیداری روی آبادانی ندیده بودند . داخل
قصبه خوی شدند هر یک خود را بمثابه (کوردوز) و (کیو)

و (سام نریمان) تصور کرده شاه طهماسب ما را در مقابل عسکر روم نهاده است. می گفتند چنانچه استاد میگوید نظم کردی خرکی بکعبه کم کرد * در کعبه دوید و اشتم کرد کین بادیه را چه ره دراز است * کم کردن خر زمن چه راز است این گفت چو کرد باز پس دید * خریدید و چو دید خر بخندید گفتا خرم از میانه کم بود * و ایافتنش ز اشتم بود کراشتمی نمی زدی کرد * خر میشد و بار نیز میبرد محصل کلام چنان عجب و غرور پیدا کردند که بالاتر از آن تصور نتوان کرد * مشهور است که چند نفر از متعینان بدکان حلوانی رفته حلوانی بسیار تناول کردند در محل رفتن چون استاد حلوانی از ایشان قیمت حلوان طلب نمود گفتند که شاه این شهر را با حلوانا عنایت کرده است. این مثل در میانه خلق بترکی مشهور شد که (شهر بزم حلوان بزم) و هم از آنجماعت نقل میکنند که جمعی از مسلمانان دنبیلی روز جمعه از جمعات براراده شنیدن خطبه بجامع خوی در آمدند. چون خطیب چنانچه عادت مذهب امامیه است اسم آئمه اثنی عشر رضی الله عنهم مذکور ساخت. ایشان اعراضی گشته بیکدیگر گفتند که این چه نوع خطیب است که نام حاجی بیک و برادرانش مذکور نکرده * نام جعفر بیک که برادر خورد است مذکور ساخت و ما دای که خطیب

نام حاجی بیک و برادرانش را داخل خطبه نسازد بنماز جمعه حاضر
 نمیشویم. و ازین گونه لطایف از آن جماعت بسیار منقول است
 که از ایراد آن احتراز اولی است * القصة چون حاجی بیک
 اندک زمانی بحکومت خوی مبادرت نمود چند مرتبه بقصد
 انتقام عشیرت محمودی که عداوت قدیمی در مابین ایشان بود
 حرکت کرد. اما چنانچه در احوال طایفه محمودی سابقا مذکور
 شد هر دفعه کاری نساخته. آخر الامر اسکندر پاشای میرمیران
 وان بتحریر حسن بیک و خان محمد محمودی علی الغفله ایلقار
 و تاخت بر سر او در خوی برده * حاجی بیک را با جمع کثیر از طایفه
 دنبلی بقتل رسانید * و ازو حاجی بیک نام پسری خورد سال ماند
 ﴿ احمد بیک بن بهلول بیک ﴾

در اوایل از دیوان شاه طهماسب ناحیه سکمن آباد بدو
 مفوض گشت چون عشیرت دنبلی بعد از قتل حاجی بیک
 مذبدین بین ذلک شده گاه رومی و گاه قزلباش می بودند * و از طریق
 استقامت و جاده مصادقت انحراف جسته برخلاف رضای شاه
 طهماسب عمل می نمودند. تادر محلی که سلطان سلیمان خان غازی
 از سفر ننجوان عودت کرد احمد بیک و اسمعیل بیک و جعفر
 بیک هر سه برادر را بابعضی از امراء قزلباشیه شاه طهماسب
 بظرف اردهان فرستاده. با امرا در خفیه قرار داد که در فلان

روز شما امرا و عشایر دنبلی را بقتل رسانیده . من نیز قورچیان
ایشانرا که در درگاه معلی اند طعمه شمشیر آبدار خواهم ساخت
در روز موعود امراء قزلباشیه در اردهان هر سه برادر را
با چهار صد نفر مرد جرار از طایفه دنبلی بقتل آوردند * و شاه
طهماسب نیز تاموازی بیست و سی نفر از قورچیان آن طایفه
بیاسا رسانید . و منصور بیک بن محمد بیک از اردهان فرار
کرده باستانه سلطان غازی آمده مشمول عواطف خسروانه
و منظور عوارف بیکرانه پادشاهانه گشت *

﴿ منصور بیک بن محمد بیک بن بهلول بیک ﴾

از عنایت بیغایت سلطانی ناحیه قتوردوره سی و بارگیری
بطریق سنجاق بدو ارزانی شد . بقیه السیف دنبلی بر سر رایت
اوجع شدند و مدته الحیات بحکومت آنجا قیام نموده بعد از فوت
ازو ولی بیک و قلیج بیک نام دو پسر ماند *

﴿ ولی بیک بن منصور بیک ﴾

بعد از وفات پدر منصب او را بدو مرحمت کردند .
بی تکلف او مردیست در وادی شجاعت و شهامت بر همکنان
فایق و بمناسب جلیل المراتب امارت و حکومت سزاوار و لایق
و حالیا که تاریخ هجری در سنه ٥٨٥٥ خمس و الفست ناحیه قتوردوره ای
و ناحیه ابقای بطریق اوجاق در تصرف اوست و ناحیه اوجوق

در هنگام تسخیر نخبوان بطریق سنجاق به برادرش قلیج بیک
 عنایت کشته بغایت بلا مشارکت و منازعت در تصرف اوست
 ﴿ حاجی بیک بن حاجی بیک ﴾

دوماه بود که متولد شده بود که پدرش بقتل آمد بقاعده
 طایفه اگر او را موسوم بنام پدر کردند شاه طهماسب وظیفه
 بجهت او از خزینه تعیین کرده چون بسن رشد و تمیز رسید در
 سلاک قورجیان عظام منخرط گردانیده. و در فترات سلطانی بایزید
 ناحیه ابقا بطریق امارت بدو ارزانی داشته جمعی از طایفه دنبلی
 بر سر رأیت او جمع شد. قریب بیست سال در آنجا بامر حکومت
 مبادرت نمود. و بعد از فوت شاه اسمعیل ثانی در زمان شاه
 سلطان محمد که مصطفی پاشای سردار در کنار رود خانه (قنق)
 فرود آمده. امیرخان عزم شیخون عسکر اسلام نموده. حاجی
 بیک در آن معرکه با بعضی از امراء قزلباشیه در آب (گر) غریق
 بحر ممات شد. و بالفعل سکمن آباد که از عتبه سلطان مغفرت
 پناه در هنگام اطاعت نظر بیک و اولاد حاجی بیک عنایت
 شده بود. بتصرف اولاد حاجی بیک است و همچنان نام پسر
 بزرگش حاجی بیک است

﴿ سلطانعلی بیک بن جمشید بیک بن بهلول بیک ﴾

در زمانی که شاه طهماسب را نسبت بطایفه دنبلی تغیر

مزاج پیدا شده حکم قتل آنجماعت فرمود سلطانعلی بیك در سلك
قورچیان عظام شاه منخرط بود و بجهت اخذ مالوجهات اصفهان
مامور گشته چون مبلغ صد تومان از جوهی که در عهده او بود
تحصیل کرد اخبار قتل برادران واعمام و عشیرت دنبلی استماع
نمود صد تومان تقد را برداشته بجانب وان فرار کرده مدتی در
میانه عشیرت دنبلی مخفی اوقات میگذرانید. و چون شاه
طهماسب باطایفه دنبلی بر سرمرحمت آمده جرایم ایشانرا بر طاق
نسیان نهاد سلطانعلی بیك صد تومان تقدیه را برداشته متوجه
درگاه شاهی شد و اظهار اعتقاد و اخلاص خود نموده بتواضعات
پادشاهانه و انعامات خسر و انه سرافراز گشته بدستور سابق در سلك
قورچیان عظام منتظم ساخت و چون قضیه فوت حاجی بیك
مسموع شاه سلطان محمد شد امارت دنبلی را بسطانعلی بیك
مفوض گردانیده ناحیه سلیمان سرای و نصف ابقای را بیکدیگر
ضم کرده بدو ارزانی فرمود. و چون چند سال باسم امارت اوقات
گذرانید چون نواحی مذکوره بواسطه فقرات زمان خراب گشته
چیزی حاصل نمیشد در (شرو) اوقات بفلاکت میکذوانید. هر
سال مبلغی از مالوجهات دره الکیس (وشرور) من اعمال
نخجوان بتد معاش او مقرر بود می گرفت. در آنجا باجل موعود
بعالم آخرت رحلت نموده و ازو نظر بیك و قلیج بیك و حسن بیك

سه پسر ماند •

﴿ نظر بیک بن سلطانعلی ﴾

بعد از فوت پدر امارت دنبلی از دیوان شاه سلطان محمد باو
مقرر شد. و در محلی که ایروان بقبضه تسخیر اولیاء دولت آل
عثمان در آمد و سنان پشای وزیر بمحافظت آنجا تعیین گشت
نظر بیک با بعضی از امراء قزلباشیه از طایفه روملو و الباوت
و چمشکزک و سعدلو که از قدیم ساکن چخر سعد بودند احرام
درگاه فلك اشتباه عثمانی بسته. بوساطت سنان پشای چیغال اوغلی
در ارض روم بمخدمت فرهاد پشای سردار مشرف شده الکای
(چالدران) و (سلیمان سرای) و (سکمن آباد) بدستور قدیم
از عواطف علیه خسروانه بنظر بیک و برادرش قلیچ بیک ارزانی
شد. و چون سکمن آباد مدتی از دیوان شاه طهماسب و بعد از
آن بموجب برلیغ سلطان مغفور علاوه سنجاق بارگیری گشته
بطریق اقطاع تملیکی در قبضه اقتدار منصور بیک محمودی بود
در تسلیم آن ناحیه بنظر بیک تغافل و تساهل نموده. تکرار از
جانب فرهاد پشای سردار بموجب نشان مکرمت عنوان سلطانی
امضاء حکم گرفت. و چون نظر بیک در وقت اطاعت باستانه
پادشاهی تصرف ناحیه سکمن آباد که از قدیم الایام او جاغ
مورونی طایفه دنبلی بود، باسنان پشای قرار داده و مشروط کرده

در آن باب حکم هایون بتا کید تمام در دست داشت بزور و غلبه
خواست که تصرف در سکمن آباد نماید. از طرفین مواد فتنه
و فساد در هیجان آمده عداوت قدیمی بحرکت در آمده کار با استعمال
سیف و سنان رسید و هر دو طایفه عشایر و قبایل و هواخواهان
خود را جمع ساخته در برابر یکدیگر صف آرا گشته. نظریک
با برادرش حسین یک و هشتاد نفر از مردم متعین دنبلی در آن
معرکه بخاک بوار افتادند

﴿ قلیچ یک بن سلطانعلی یک ﴾

بعد از قتل برادرانش با امید غوررسی با امرا و اقوام دنبلی
در ارض روم بخدمت فرهاد پشای سردار آمدند که بازخواست
عظیم خواهد شد. و سردار نیز با حضار منصور یک و سایر اعیان
محمودی که در محاربه بوده اند حکم فرمود. مسود اوراق نیز در
آن مجلس حاضر شده چون شروع در مقدمه غوررسی شد
باعث فساد جانبین او امر تقضین بود که سردار بدست مدعی
و مدعی علیه داده بود * نظم

بقناعت کسی که شاد بود * تا بود محتشم نهاد بود

آنکه با آرزو کند خویشی * عاقبت او فقد بدرویشی

عاقبت کار سردار معذات شعار مهر سکوت در دهان نهاد از
اجرای حکم عدالت بلباس اغماص ملبس گشته بمقتضای رسید

الاحكام صلح) سالک طريق مصالحه شده . چون از طرفين مقصود
 سردار بمحصول پيوست قرار چنان داد که منصور بيک از سر ناحيه
 سکمن آباد در گذشته بحاجی بيک پسر زاده حاجی بيک ماضی
 وا گذارد و ناحيه چالدران بطريق سنجاق بقلیج بيک عنایت
 شد که از سر دعوی و خصومت در گذرند . بالضرورة طايفه
 دنبلی از روی اگراه باین صلح کرک آشتی نموده عودت کردند

فصل دهم

﴿ در ذکر امراء و حکام کلهر ﴾

وايشان منحصرند بر سه شعبه * ونسب خود را بکودرز
 بن کيو ميرسانند . و کيو در زمان سلاطين کيان والی شهر بابل
 بود که بکوفه اشتهار دارد . و ازو رهام نام پسری بوجود آمد
 که حسب الحکم بهمن کيانی لشکر به شام و بيت المقدس و مصر
 کشيده خرابی و قتل بسيار نمود * چندان از قوم بنی اسرائيل بقتل
 آورد که از خون ايشان آسياب بگردش آمده . مورخان بخت
 النصر ازو تعبير کرده اند آخر بخت النصر قدم بر سر سلطنت
 نهاد از آن تاريخ حکومت آن ديار در دست اولاد ايشان
 است و عشيرت ايشانرا کوردان ميخوانند

شعبه اول

﴿ در ذکر حکام پلنکان ﴾

از آن طبقه چهار کس در افواه والسئمه مشهور بودند * اول غیب
 الله بیک که او مرد بسیار صالح و عابد و فاضل است * از قلاع
 و نواحی که در تصرف آنجا عتست قلعه (دیودز) و (نودز)
 و (دزمان) و (گواه کور) و (مور) و (کلانه) و (نشور) و (مراوید
 یمن) است . در اول اطاعت شاه اسمعیل نموده چون او وفات
 یافته پسرش ﴿ محمد بن غیب الله بیک ﴾

قائم مقام پدر شد * ولایت موروثی از دیوان شاه طهماسب
 بدو ارزانی گشت . او مردی بود بفتون فضایل آراسته
 و بصفت عدل و انصاف پیراسته . علما و فضلاء را رعایت بسیار
 کردی . در پلنکان مدرسه و جامع ساخت شاه طهماسب دختر
 او را بمقد نکاح در آورد بسمت قرابت موسوم شد * چند سال
 حکومت باستقلال نمود . میر اسکندر و میر سلیمان و سلطان
 مظفر و جمشید بیک نام چهار پسر داشت در زمان حیات ولایت
 موروثی خود را چهار حصه کرده به پسران قسمت نمود . امیر
 اسکندر را قائم مقام ساخته ولی عهد گردانید

﴿ امیر اسکندر ﴾

بعد از فوت پدر در قزوین بخدمت شاه طهماسب آمده

تجدید منشور ایالت کرده. در زمان شاه اسمعیل بخدمت او رسیده
 اعزاز و احترام بسیار یافته همچنان از مرحمت بیکران شاهی
 تفویض حکومت پلنکان بدو رجوع گشته مقضی المرام عودت
 فرمود. چون مدت بیست سال از ایام حکومتش متمادی شد
 وجودش طعمه پلنکان و شیران اجل شده جان بجهان آفرین تسلیم
 کرد ﴿ انظم ﴾

مباش ایمن که این دریای پر جوش و نگرده است آدمی خوردن فراموش
 و سولایح حسین تکلو که از نیابت شاه اسمعیل حاکم
 دینور بود بعد از فوت میر اسکندر بر سر قلعه پلنکان رفته
 آن حصن حصین را که تسخیر او از حیروم و کمان بیرون بود
 بزور و غلبه مسخر ساخت و بحیاطه ضبط در آورد. و سلطان
 حسین نام برادرش از سولایح متوهم و هر اسان گشته در شهره
 زول بخدمت محمود پاشا ولد شمسی پاشا میر میران آنجا رفت چون
 بعد از فوت شاه اسمعیل که هرج و مرج باحوال قزلباش راه
 یافت در هر سری هوایی و در هر دماغی سودایی پیدا شد
 ولیخان تکلو حاکم همدان سولایح حسین را که از قدیم نوکر
 زاده ایشان آخر باو در این فترات آغاز سرکشی کرده
 مطاوعت او ننمود او را بدست آورده ضایع گردانید و عسکر
 شهره زول فرصت یافته قلعه پلنکان را از ید تصرف تکلو بیان

بیرون آورد و کسی از وارثان ملك نماند . و بالفعل پلنگان بطریق
سنجاق از دیوان آل عثمان بمردمان اجنبی میدهند

شعبه دوم

﴿ در ذکر امراء در تنك ﴾

که در اوایل (۱) بولایت حلوان اشتهار داشت و شخصی
از حکام آنجا که مسموع مسود اوراق شده سهراب بیک است
که مرد شجاع و سخنی و متهور بوده . نواحی و قلاعی که در تصرف
اوست (پاوه) و (باسکه) و (آلانی) و (قلعه زنجیر) و (روانسر)
و (دوان) و (زرمانیکی) است و بعد از فوت او پسرش

﴿ عمر بیک ﴾

قایم مقام پدر شد در اوایل مرد بی باک و سفاک و خمار بود . آخر
توفیق رفیق حال او شده از جمیع مناهی توبه نصوح کرده . در
هنکامی که سلطان غازی سلیمان خان فتح دار السلام بغداد فرمود
بقدم اطاعة پیش آمده . تفویض ایالت موردی از دیوان سلطانی
بدو گشت و مشمول عواطف بیکرانه خسروانه شده . از تاریخی
که در سلك بنده کان سده سنیه پادشاهی در آمد در جاده عبودیت
ثابت قدم و در طریق چاکری راسخ دم بود عمر طویل یافت آخر

غریق بحر فناشد *

﴿ نظم ﴾

انکار که هفت سبعه خواندی با هفت هزار سال ماندی
چون قامت ما برای غرقست کوتاه و دراز را چه فرقست
بعد از وفات او پسرش

﴿ قباد بيك ﴾

متصدی امر حکومت شد در شجاعت و سخاوت و جاهت
و صباحت سر آمد جوانان عصر و یگانه دهر بود ولایت مووئی
و مکتسبی مع الشیء الزاید از حدود دینور تا دارالسلام بغداد درید
تصرف اوست . در کثرت مواشی و مراعی و جمعیت
خزینہ اموال و بسیاری اعوان و انصار ثانی ندارد

﴿ شعبهٔ سیم ﴾

(در ذکر امراء ماهی دشت)

چون در حین تحریو این نسخهٔ یدسامان کسی که از ولایت
ایشان خبر دار باشد حاضر نبود اما از افواه چنان استماع رفت که
او جاق قدیمی ایشان ماهی دشت است و تیلاور و اکثر
عشایر و قبایل ایشان احشامات و الوسات است و قبل ازین حکومت
ایشان در میانہ شهباز و منصور نام برادران بروجہ اشتراك ضبط

میشد و در تاریخ سنه اثنی و ألف منصور نام شهباز را بقتل آورده
 جمله احشامات والوسات اگر ادر را بید تصرف در آورد * و بالفعل
 حکومت باستقلال آن قوم بدو تعلق دارد * و از شهباز القاس نام
 پسری مانده گاهی با عمش بمقام خصومت می آید * و هر سال ناموازی
 چهل هزار اغنام تعهد کرده که بدیوان دار السلام بغداد ادا نماید
 با کماشتکان آل عثمان و میرمیران بغداد در کمال اطاعت اتقیاد
 است مرد متهور و شجاع است بکثرت اموال و خزینه در آن
 حدود از اقران و امثال ممتاز و یگانه است *

فصل یازدهم

در ذکر امراء بانه *

از تقریر دلپذیر ثقات روات و از ادای کلمات خجسته
 آیات ناقلان حکایات چنان بوضوح می انجامد که (بانه) نام
 ولایتست که امراء عشیرت آنجا بدو منسوب کرده اند. و آن
 ولایت منحصر بدو قلعه و ناحیه است * یکی را قلعه بیروز و ناحیه
 بانه * و یکی را قلعه شیوه میخوانند در مابین ولایت اردلان
 و بابان و مکاری واقع شده. و امراء ایشان ملقب باختیار الدینست
 و وجه تسمیه آنست که باختیار خود از کفر باسلام در آمده اند
 بی آنکه اطاعت یکی از سلاطین اسلام کرده باشند * العلم

عند الله . واسم اول کسی که از امراء ایشان در افواه والسنه مشهور و مذکور است میرزا بیک بن میر محمد است . و او مدتی حکومت بانه نموده دختر بیکه بیک حاکم اردلان را بعقد نکاح خود در آورد * و در امارت استقلال تمام پیدا کرده . آخر باسلطانعلی بیک غنلیج در سر خواستکاری دختر بیکه بیک مخاصمت و منازعت نموده . و سلطانعلی بیک قاتمیش بیک برادرش را در بانه بحکومت نصب نموده * میرزا بیک را از ولایت اخراج کرده . و میرزا بیک التجا بیکه بیک برده بامداد و معاونت مومی الیه قاتمیش بیک را از ولایت بیرون کرده و در حکومت قرار گرفت . چون باجل طبیعی این عالم فانی را وداع کرد ازو بوداق بیک و سلیمان بیک و غازی خان و میر محمد و اغورلو نام پنج پسر یادگار ماند

﴿ بوداق بیک بن میرزا بیک ﴾

بعد از وفات پدر متصدی امور امارت گشت * و چون چند سال از ایام حکومت او متبادی شد میر محمد و اغورلو نام برادرانش که از مادر دیگر متولد شده بودند بر او خروج کرده * او را از ولایت بیرون کردند . و بوداق بیک التجا باستانه شاه طهماسب برد که ازو امداد و معاونت یافته بولایت موروثی معاودت نماید هادم اللذات دواسبه تاخت بر سر او آورده * در بلده قزوین